



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ
وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۴) وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۵) وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ
اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَاً مِنَ الظَّالِمِينَ (۱۰۶)﴾

این بخش به پایان سوره مبارکه یونس منتهی می شود کم کم در صدد جمع بندی معارف این سوره است که بخش مهمش مربوط به مبدأ و معاد و وحی و نبوت و خطوط کلی فقه و حقوق و اخلاق است بعد از اینکه آنها را دعوت کرده است طبق برهان عقلی و بررسی نظام هستی و مسئله وحی را هم که از راه تبشیر و انذار به مردم می رسد آن را بازگو کرد فرمود نظر شما درباره من چیست این گرچه آن جریان اجتماعی اش مربوط به مردم حجاز است اما از آن جهت که قرآن يك كتاب جهانی است یعنی همگانی و همیشگی است کلی است و دائم است مردم گاهی شك در مكتب دارند گاهی شك در استقامت رهبر اگر مكتبی حق لاریب فیه بود و اگر رهبری مستقیم له به جای له بود اینها یا موضع می گیرند یا خودشان را منطبق می کنند فرمود مشکل شما با من چیست ﴿يا ايها الناس﴾ گرچه بحثهای ابتدایی درباره مردم حجاز بود اما در این جمع بندی نهایی کتابی که داعیه جهانی بودن را دارد با مردم جهان سخن می گوید ﴿قل يا ايها الناس﴾ به مردم بگو اگر درباره من شك دارید که من دست از این بردارم - معاذالله - خیال می کنید دستبافت کسی دست پخت کسی سیاست کسی من را وادار کرده این چنین نیست

یا خود من احیاناً در اثر گرایشهای گروهی به امور دیگری دست از مکتب بردارم این چنین نیست من همین هستم که هستم اگر درباره مکتبم سخن می‌گویید مکتبم با برهان عقلی و دلیل نقلی تایید شده است ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي﴾ آن اسلام، بحثهای تئوری را به همراه دارد که آیا اسلام حق است یا نه می‌شود يك بخش آنجا نظیر ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ آن براهین مخصوص خودش را دارد اما اینکه فرمود ﴿إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي﴾ یعنی مشکوک شما دو جهت دارد پس بحث در دو مقام است یکی فی ما يرجع الی الدین یکی فی ما يرجع الی القائد ﴿إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي﴾ آنجا که سخن از شك در خدا و قیامت و اینهاست برهان عقلی اقامه می‌فرماید حرفهای انبیا قبل را تأیید می‌آورد دیگر سخن از استقامت خود نیست که من همین هستم من هم این دینم را دارم رها نمی‌کنم اما آنجایی که اینها فکر می‌کردند که احیاناً با يك دسیسه‌ای با يك وعده‌ای با يك وعیدی با يك تطمعی با يك تهدیدی می‌شود حضرت را قانع کرد قهراً طرف شك دو چیز است یکی اینکه آیا این دین حق است یا نه یکی اینکه آیا این رهبر دین دست از این برمی‌دارد یا نه؟ حالا دست برداری‌اش یا به جنگ و مبارزه و کشتن و قتل و غارت است یا به وعده و نوید و امثال ذلك است پس بحث در دو مقام است فرمود ﴿إِن كُنتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي﴾ این تعبیر را هم تعبیر با شك ذکر کرد مثل اینکه حضرت شك دارد که اینها شك دارند فرمود اگر شك دارید که با جمله شرطیه ذکر کرد در حالی که حضرت یقین دارد یا اینها مطمئناً خلاف می‌گویند یا شك دارند اما در این گونه از موارد تعبیر به شك کردن چون در خیلی از موارد به صورت صریح فرمود شما یا قاطع بر خلاف‌اید یا شك دارید ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ﴾^۲ ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ﴾ این بدون تردید فرمود،

۱ - سورة ابراهيم، آیه ۱۰

۲ - سورة دخان، آیه ۹

فرمود شما شك داريد اما در اين گونه از موارد به صورت شرط ذكر می‌کنند يعنی اين مطلبی که من آوردم بين الرشد است هم تدین من بين الرشد است هم حق بودن دین من بين الرشد است جا برای شك نیست مثل ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ﴾^۱ خب ما هم همان حرف را می‌زنیم چیز دیگری که نمی‌گوییم که، جا برای شك نیست ولی اگر شك کردید. پس بنابراین يك وقت انسان در محاوره همان مطلب بين الرشد خود و بين الغی خصم را به صورت شرط ذكر می‌کند يعنی اینجا جای شك نیست ولی شما اگر شك داريد با اینکه يقين دارد اينها شك دارند، از اینکه يقين دارد اينها شك دارند در سوره مبارکه دخان آیه نه فرمود ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ الْأَوَّلِينَ * بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ﴾^۲ ... بعد هم همین جمله ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ﴾^۳ ناظر به بطلان کارشان است فرمود اينکه اينها الان دارند يك بازیچه بیش نیست و هیچ بازی هم بازیگران را سیر نمی‌کند چرا لعب را لعب گفتند برای اینکه آدم تشنه با لعب دهان که سیر نمی‌شود لعب دهان حداکثر این است که لب را تر بکند اينهایی که الان شما می‌بینید شرق یا غرب جانفشانی می‌کنند برای اینکه يك بازی را ببرند بعد از ده سال یا بیست سال که همه نیروها را از دست دادند می‌بینند که سیر نشدند عمر را دادند هنوز تشنه‌اند و با آن لعب دهان سرگرم شدند این را می‌گویند لعب ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ﴾^۴ حالا اينها برای بازیگرهاست آنها که در مسائل مکتبی و علمی شکاک درمی‌آیند اينها آن عطش درونی و علمی و فکری را با این لعب می‌خواهند فرو بنشانند این کوثر نیست یا برهان است یا قرآن است یا راه دیگر است که حالا در این بخش محل بحث دو قسمت را ذکر فرمود. فرمود اگر برهان

۱ - سوره ابراهيم، آیه ۱۰

۲ - سوره دخان، آیات ۸-۹

۳ - سوره دخان، آیه ۹

۴ - سوره دخان، آیه ۹

بخواهید این است قرآن بخواهید این است و شما با این لعاب دهانتان سرگرم هستید ﴿بل هم في شك يلعبون﴾^۱ اینها که اهل بازی نبودند که هر کسی که با لعاب سرگرم است این اهل لهو و لعب است و منظور از این لعاب این نیست که فقط آب دهان را بگرداند و با آن عطشش را فرو بنشاند بعضی ها با يك اوهامی بعضی ها با يك خیالاتی بعضی ها با يك شکوکی بعضی ها با يك شبهاتی سرگرم هستند همه آنها مشمول آیه نه سوره مبارکه دخان اند ﴿بل هم في شك يلعبون﴾^۲ خب پس ذات مقدس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یقین دارد آنها شك دارند ولی از نظر محاروه تعبیر به شرط برای آن است که اینجا جای شك نیست که شما شك بکنید لذا در این بحث ﴿ان كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا﴾ مخصوصاً آنجا گذشت در اوائل سوره بقره، فرمود ﴿ان كنتم في شك من دینی﴾ پس بحث در دو مقام است یکی به لحاظ رهبر است یکی به لحاظ مكتب اولاً من موضع خودم را روشن کنم که من چه کسی هستم چه هستم مطمئن باشید که دست بردار نیستم ﴿فلا اعبد الذين تعبدون من دون الله﴾ این را مطمئن باشید من مرزم جداست شما مرزتان جدا آنهایی را که شما می پرستید مخلوق شماست آن که من می پرستم خالق من و شماست من کجا و شما کجا ﴿فلا اعبد الذين تعبدون من دون الله﴾ پس موضع من این است، چرا؟ به دو برهان، برهان عقلی برهان نقلی یعنی البرهان، القرآن چرا من موضعم این است؟ ﴿ولكن اعبد الله الذي يتوفكم﴾ آن که نه تنها این روزی ها را آفرید آن که نه تنها جمادات و نباتات و حیوانات را آفرید آن که نه تنها شما را آفرید بلکه مهم ترین کار که مرگ است به دست اوست شما به گماتنان خیال می کنید این حوادث جزئی را با این تنها حل می کنید اما جلوی مرگ را چه کسی می تواند بگیرد؟ زمامدار مرگ کیست؟ مرگ هم يك هجرتی است می برند که

۱ - سوره دخان، آیه ۹

۲ - سوره دخان، آیه ۹

انسان را به میز محاکمه بکشاند حالا یا پاداش است یا کیفر این هم ارشاد به آن مسئله تهدیدی است که فرمود ﴿فانتظروا انی معکم من المنتظرین﴾^۱ که البته آن هم دنیا را شامل می‌شد و هم آخرت را و هم ناظر به این است که مهم‌ترین کار به دست خداست شما مرگ را که دیگر از بتها نمی‌خواهید که، شما این حوائج روزانه را از او می‌خواهید جلوی مرگ را بگیرد مرگ را رهبری بکند اینها را که خود شما هم قبول داریم که از بت ساخته نیست شفای مرض را می‌خواهید سعه رزق را می‌خواهید باران را می‌خواهید این چیزها را می‌خواهید اما آن مرگ را دیگری رهبری می‌کند این برهان ما، آنچه را که شما می‌پرستید مخلوق شماست که ﴿خلقکم و ما تعملون﴾^۲ آنچه را که من می‌پرستم خالق است این است که به صاحب‌نظران هم می‌گویند این اندیشه‌هایتان را مواظب باشید این اندیشه‌ها هم مخلوق شماست «مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم»^۳ او ﴿لم یلد و لم یولد﴾^۴ است این فکر شما یولد است این خدای شما نیست راه دل را طی کنید نه راه دلیل را راه دلیل همین است که اگر کسی خدای ناکرده راه دل را طی نکند یعنی ایمان نیاورد آن فطرتش را توجیه نکند فقط اهل درس و بحث باشد غالباً دستش می‌لرزد در مسائل آزمونی، اما اگر راه دلیل را طی نکرد راه دلیل را کم‌گرفت و راه دل را طی کرد راحت است راه دل که مستقیماً به او سپرده است اندیشه و فکر و امثال ذلك که نیست خب ﴿ولکن اعبد الله الذی یتوفکم﴾ این برهان عقلی برهان نقلی هم این است که از طرف وحی به من گفتند راه تو این است ﴿و امرت ان اکون من المؤمنین﴾ چطور من امر شدم که جزء مؤمنین باشم؟ آن این است که ﴿و ان اقم وجهک للدين حنیفا و لا تکن من المشرکین

۱ - سورة اعراف، آیه ۷۱

۲ - سورة صافات، آیه ۹۶

۳ - بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۳

۴ - سورة اخلاص، آیه ۳

* و لا تدع من دون الله ما لا ينفعك و لا يضرك ﴿﴾ اینها تشریح آن امر است آنکه به من وحی شده و امر شده که آمیخته با نهی از منکر است عبارت از این است که من هویتم را اصلاً در شناسنامه‌ام نوشته بشود بنده خدا وجهم و جهه‌ام هویتم به آن سمت و من هم اطاعت کردم گفتم ﴿وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض﴾^۱ به من فرمودند ﴿اقم وجهک للدين حنیفا﴾ من هم گفتم ﴿وجهت وجهی للذی﴾^۲ و درست گفتم و تا آخر هم حرفم همین است پس در مقام اول اگر بخواهید من دست بردارم کوتاه بیایم این نیست در تدبیر من بخواهید شك بکنید این چنین نیست من مستقیم هستم در دین بخواهید شك کنید جا برای شك نیست برای اینکه برهان عقلی و برهان نقلی هر دو همین را تصویب می‌کنند ﴿وامرت ان اکون من المؤمنین﴾ آن هم در جمع مؤمنین باشم از زمره مؤمنان باشم چطوری از مؤمنین باشم؟ آن امر را که در جمله قبل فرمود به صورت امر ذکر می‌کند و آن که من امر شدم یعنی چه؟ یعنی به من فرمودند ﴿اقم وجهک للدين حنیفا﴾ حنیف یعنی مایل به وسط ببینید این اتوبانهای که چند بانده هستند بخشی از باندها به آن پیاده‌رو گرایش دارد آنها که احیاناً کج‌راهِ می‌روند مدام سعی می‌کنند که یا بیجا سبقت بگیرند یا بیجا راه‌بندان ایجاد کنند مدام سعی می‌کنند که به طرف آن جاده خاکی و پیاده‌رو و کج‌راهِ بروند اینها جنیف‌اند جنیف یعنی کسی که گرایش به انحراف دارد ﴿غیر متجانف لاثم﴾^۳ این است این را می‌گویند متجانف، جنیف یعنی مرتب سعی می‌کند که يك قدری فاصله بگیرد به طرف پیاده‌رو آن راننده محتاط و مواظب که تمام تلاشش این است که [در] این باند وسط برود به او می‌گویند جنیف یعنی تمام سعی‌اش این است که وسط راه برود مزاحم کسی هم نیست راه خودش را طی می‌کند در صراط مستقیم است حنیف یعنی متمایل به وسط جنیف

۱ - سورة انعام، آیه ۷۹

۲ - سورة انعام، آیه ۷

۳ - سورة مائده، آیه ۳

یعنی متمایل به آن جاده خاکی و پیاده‌رو و کجراهه و سقوط خلاصه فرمود آن امری که به من کردند این است که

﴿و ان اقم وجهك للدين حنيفا﴾ و همین معنا را به صورت نهی هم ذکر کردند نه اینکه هم خدا و [هم] غیر خدا نه

لا اله الا الله نه اینکه خدا هست خدا هست و چیز دیگر غیر از او نیست این لا اله الا الله به این دو صورت ارائه

شده است یکی امر اقامه وجه یکی نهی از مشرکین بودن ﴿ولا تكونن من المشركين﴾ این ضمن اینکه مطلب دوم را

تبیین می‌کند آن مطلب اول هم تشریح می‌شود نفرمود من مأمور شدم که مؤمن باشم فرمود من مأمورم که با

مؤمنین باشم منهی‌ام با شما باشم ضمن اینکه برهان اقامه می‌کند و قرآن اقامه می‌کند برای اینکه دین حق است و

من باید این دین را داشته باشم می‌فرماید من در جمع این مؤمنان هستم از اینها جدا نخواهم شد و اینها هم با من

هستند فکری بکنید که با يك وسیله‌ای می‌توانید ما را از هم جدا بکنید آنها را از من بگیرید یا من را از آنها

بگیرید بالأخره من جزء مؤمنین هستم و مؤمن‌ام که در این بخش دوم هم آن بخش اول اشراب شده است فرمود

﴿و ان اقم وجهك للدين حنيفا و لا تكونن من المشركين﴾ که با نون تأکید ثقیله هم این نهی بیان شده این از نظر

اعتقاد از نظر گفتار و رفتار و توسلات هم مستحضر باشید که از غیر خدا چیزی نخواهید ﴿ولا تدع من دون الله

مالا ينفعك و لا يضرک﴾ این هم تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است نه اینکه ﴿من دون الله﴾ دو قسم هستند

بعضی نافع‌اند و بعضی ضارّ نه اگر چیزی من دون الله شد لاینفع و لا یضر است پس بنابراین را باید در میان

بگذارد آن هم لا نافع الا الله، لا ضار الا الله، این دعای نورانی جوشن کبیر را که گاهی انسان مطالعه می‌کند تأمل

می‌کند تلاوت می‌کند می‌بینید سراسر عالم را منحصرأ در اختیار خدا قرار داده چیزی برای غیر خدا باقی نمانده

﴿ولا تدع من دون الله مالا ينفعك و لا يضرک﴾ نه اینکه این در قید احترازی باشد یا مثلاً مفهوم داشته باشد که من

دون الله دو قسم‌اند بعضی یمنع و یضر هستند بعضی لاینفع و لا یضر هستند هیچ چیز نیست من دون الله ولو کعبه

هم که باشد من دون الله که حساب بشود لاینفع ولایضر است شما آن خطبه نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه را ملاحظه فرمودید که دارد ذات اقدس الاله بندگان خودش را به احجاری آزمود «بأحجار لاتضر ولا تنفع»^۱ خب از سنگ کعبه چه ساخته است حالا ولایت نماز اطاعت طواف اینها همه بندگی اوست این نافع است فرمود خداوند بشر را آزمود «بأحجار لاتضر ولا تنفع»^۲ آن گاه دستور خدا که باشد که طواف کنید او قبله شماست استلام حجر کنید همه اینها اطاعت خداست و همه اینها عملش نافع است و ترکش ضرر است در تفسیر المنار این مفسر بزرگوار چون واقع مشکل فکری دارد مسئله توسل برای اینها حل نشد و حرف امامیه و شیعه را بررسی نکردند باز شروع کردند به میدان داری و تاخت و تاز توسل که اینها شرك است متأسفانه خرافات را دارند ترویج می کنند اخیراً در الاظهر مجله ای را به نام اینها اجازه چاپ دادند که اینها هر جا شما به مسجد می روید می بینید يك قبری آنجا هست این قبر بارگاه دارد پوششی دارد چراغی دارد عده ای زیارت می کنند توسل می کنند اینها همه شرك است ظلم عظیم است این غافل از اینکه آدم که وقتی به طرف خدا می رود و از ذات اقدس الاله مسئلت می کند چرا وضو می گیرد؟ برای اینکه طهارت نقشی دارد خب یعنی هم خدا مرثر است هم طهارت یا طهارت زمینه قابلیت قابل را فراهم می کند؟ چرا رو به قبله می ایستد چرا نماز می خواند اصلاً؟ هم خدا مؤثر است هم نماز؟ هم خدا مؤثر است هم روزه؟ خب این هم که شرك است پس این که ذات اقدس الاله در قرآن فرمود ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۳ این یعنی چه؟ یعنی از نماز کمک بگیرید دیگر، خب او که معین است ﴿وَاللهُ هُوَ

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲

۳ - سورة بقره، آیه ۴۵

المعین ﴿وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ﴾^۱ پس چرا ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۲ این نمی‌داند که تمام اینها برای تتمیم نصاب قابلیت قابل است همین. کار به دست دیگری است رو به قبله بودن مؤثر است؟ هم خدا مؤثر است هم رو به قبله بودن؟ که این هم که می‌شود شرك یا همه این امور را شما برمی‌گردانید به اینکه اینها متمم نصاب قابلیت قابل است؟ وگرنه او «دائم الفيض علی البریه»^۳ است او که مرتب دارد فیض می‌دهد این شرایط که خودش فرمود ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۴ که صبر مصادیقی دارد که یکی از مصادیق بارزش روزه گرفتن است انسان نمازگزار انسان روزه‌دار انسان صابر به لیاقت باریابی می‌رسد نه اینکه نماز و روزه در فاعلیت این امور خیریه سهیم باشند که خدا شريك داشته باشد و نمی‌داند که اگر اولیای الهی به ما دستور زیارت اعتاب مقدسه را داده‌اند زیارت مشاهد مشرفه را دستور دادند گفتند این جملات را بخوانید بعد بگویید شما شفیع مایید در شفای مرض در حل مشکلات در قضای حاجات همه اینها برمی‌گردد به تتمیم قابلیت قابل نه تتمیم فاعلیت فاعل که خدا و امام نه خدا و خدا و خدا و خدا لا شريك له اما امامت امام نماز نمازگزار روزه روزه‌دار زمینه قبول قابل را فراهم می‌کند شما در این زیارتهای نورانی وجود مبارك امام رضا (سلام الله علیه) که مشرف می‌شوید می‌خوانید این دعای بعد از زیارت را هم لابد می‌خوانید خب آن دعای بعد از زیارت صدر و ساقه‌اش توحید است دیگر، «استغفرالله الذی کذا و کذا و کذا» خدایی که «لا یفعل الخیر الا هو، لا یغفر الذنب الا هو، لا یأتی الا هو، لا یشفی الا هو، لا یشفع الا

۱ - سورة یوسف، آیه ۱۸

۲ - سورة بقره، آیه ۴۵

۳ - مفاتیح الجنان، ص ۳۳

۴ - سورة بقره، آیه ۴۵

هو»، همه اینها در آن دعای بعد از زیارت است دیگر، اگر در زیارت جامعه هست که «وَبِكُمْ يَمْسُكُ»^۱ یعنی نه شما مبدأ فاعلی هستید که خدا به كمك شما سماوات و ارض را نگه می‌دارد خیر سماوات و ارض در سایه ولایت شما استحقاق این را پیدا می‌کند که مشمول فیض ممسك السماوات والارض بشود همه اینها برای ترمیم نقص قابل است نه تکمیل فاعل بله او فاعل لا شريك له و هر جا سخن از این است که اولیای الهی مؤثرند در کنارش آن دعاها هم هست وگرنه شما الان این دعا را شاید نخوانید ولی الان مطالعه بکنید زیارت وجود مبارك امام رضا (سلام الله علیه) که جملاقی دارد يك دعایی هم دارد بعد از زیارت آن دعا صدر و ساقه‌اش توحید است یا اگر زیارت جامعه را انسان می‌خواند که «بكم فتح الله، و بكم یختم»^۲، بكم کذا بكم کذا «یا ولی الله ان بینی و بین الله عزوجل»^۳ ذنوبی است که «لایأتی علیها الا رضاكم»^۴ در همان بخش پایانی دعای زیارت امام رضا (سلام الله علیه) دارد که خدایی که «لا یغفر الذنب الا هو، یا من لا یخلق الخلق الا هو، لا یرزق الا هو، لا یشفی الا هو»، همه اینها لا اله الا الله است این بزرگوار اگر عنایت می‌کرد که امامیه چه می‌گویند شیعه چه می‌گویند یا آن علمای بزرگ مصر چه می‌گویند این همه حمله نمی‌کرد که مثلاً این شرك است و این قبور بت پرستی است و مانند آن

۱ - مفاتیح الجنان، ص ۵۴۸

۲ - مفاتیح الجنان، ص ۵۴۸

۳ - مفاتیح الجنان، ص ۵۵۰

۴ - مفاتیح الجنان، ص ۵۵۰

سؤال: ... جواب: بله صوم هم «جنة من النار»^۱ این متمم قابلیت است این هم تأیید می‌کند دیگر، «الصوم جنة من النار»^۲ «حب على حسنة»^۳ «جنة من النار» این قبول قابل را تتمیم می‌کند یعنی این شخص اگر بخواهد لیاقت پیدا بکند که فیض ذات اقدس اله را دریافت کند گناهانش بخشوده بشود وارد بهشت بشود باید طاهر بشود یا نه گفتند وضو بگیر رو به قبله بایست نماز بخوان ولایت مدار باش خب نماز چه اثر دارد نماز فاعلیت فاعل را تتمیم می‌کند یا قابلیت قابل را طهارت، رو به قبله بودن، صبر روزه اینها چه اثر دارد؟ فاعلیت فاعل را تتمیم می‌کند؟ اوست که هر کافری اگر يك بار لا اله الا الله بگوید همه اعمالش را یکجا می‌بخشد دیگر نیازی به این و آن ندارد که «الاسلام يجب ما قبله»^۴ خب کم نبودند که کافران و مشرکانی که عمری در برابر صنم و وثن خضوع کردند سجده کردند بعد توبه کردند و موحد شدند لا اله الا الله گفتند و شهادت به رسالت دادند و دستور پیغمبر را در مسائل اعتقادی (علیه و علی آله السلام) قبول کردند موفق نشدند به انجام اعمال هنوز وقت نماز نرسیده که فجأةً مردند خب اینها مستقیماً اهل بهشت‌اند ﴿الاسلام يجب ما قبله﴾^۵ پس او نیازی به متمم ندارد تمام این کارها هر حرفی که شما درباره نماز گفتید درباره ولایت می‌گویید هر حرفی که درباره روزه گفتید درباره زیارت می‌گویید اگر نماز و روزه فقط برای آن است که نصاب قبول قابل را تتمیم بکند نه فاعلیت فاعل را به اصطلاح فاعل ما به است نه فاعل ما منه توسل به ائمه (علیهم السلام) هم همین‌طور است زیارت هم همین‌طور است

سؤال: ... جواب: نه دیگر دو مسئله بود

۱ - کافی، ج ۲، ص ۱۹

۲ - کافی، ج ۲، ص ۱۹

۳ - عوالی الآلی، ج ۴، ص ۸۶

۴ - بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۱۵

۵ - بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۱۵

سؤال: ... جواب: دو مقام بود بخش اولش درباره استقامت رهبر است بخش دومش درباره دین است ﴿ولكن اعبد الله الذي﴾ برهان شروع می شود خدا متوفی است یعنی «بیده الحیات والممات» هر کسی که «بیده الحیات والممات» است باید او را پرستید و لاغیر پس خدا را باید پرستید خدا آن است که «بیده الحیات والممات» باشد معبود ما «بیده الحیات والممات» است پس او را باید پرستید این برای مکتب این برهان عقلی دلیل نقلی اش هم این است یعنی تطابق برهان و قرآن به اصطلاح وحی هم این است که ﴿وامرت ان اکون من المؤمنین﴾ آن امری که از ناحیه وحی شده است که مطابق با برهان عقلی است چیست؟ این است ﴿وان اقم وجهک للدين حنیفا ولا تکون من المشرکین﴾ پس اگر درباره مقام اول بحث بکنید که من دست بردارم نه خیر من دست بردار نیستم راه من این است اگر درباره مکتب حرف دارید مکتب یک چیزی است که عقل و نقل آن را تثبیت می کنند فرمود ﴿وان اقم وجهک للدين حنیفا ولا تکون من المشرکین﴾ این درباره اعتقاد، دعا و دعوت شما هم به غیر خدا نباشد بلکه من دون الله کسی دعوت نمی کند همه به الله دعوت می کنند اما ابزار کار را که انسان متمم فاعل نمی داند که متمم قابلیت قابل می داند خب این همه داروهایی که بیماران می خورند برای چیست برای اینکه ﴿واذا مرضت فهو یشفین﴾^۱ او را _ معاذالله _ تقویت کنند؟ یعنی او نمی تواند بدون دارو شفا بدهد او که بدون دارو مرده را زنده می کند که، بنده او، گاهی مرده زنده کردن می شود عبادت وجود مبارك مسیح (سلام الله علیه) اطاعت کرد امر خدا را، امر خدا بود اطاعت کرد و ثواب برد اگر ذات اقدس اله به وجود مبارك مسیح (سلام الله علیه) می فرماید نماز بخوان روزه بگیر فلان واجب را انجام بده این اطاعت می کند ثواب می برد اینجا هم امر می کند که مظهر من باش در احیا

﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بَازْنِي فَتَنْفَخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي﴾^۱ این گفت سَمْعاً و طاعه خب گاهی انسان می‌شود حیات بخش و با این حیات بخشی ثواب می‌برد چون مأمور است دیگر اگر این امر را بردارند خب این هم نمی‌تواند این کار را بکند آن دمی که ذات اقدس اله داشت ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۲ و مشابه آن دم را با لطیف‌ترین وصف درباره مریم (سلام الله علیها) ادعا کرد که ﴿وَنَفَخْنَا فِيهِ﴾ همان دم به وجود مبارك مسیح واگذار نشد در این آینه ظهور کرد این هم دمید ﴿فَتَنْفَخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي﴾^۳ خب این می‌شود مظهر محیی و عامل حیات بخش که اطاعت است و ثواب می‌برد مثل نماز خواندنش است خب تمام این توسلاتی که ما شب و روز داریم به این داروها و امثال داروها اینها وسیله است دیگر او _معاذالله_ نمی‌تواند بدون دارو شفا بدهد او که همه چیز را بخواهد اثر را می‌گیرد بخواهد به غیر اثر، اثر می‌دهد تمام اینها برای تتمیم نصاب قبول است نه نصاب فاعل او تام الفاعلیه است هر کاری که شما درباره این داروهای روزانه می‌گویید در زیارت هم بگویید این زیارت و این توسل برای این است که این شخص لیاقت برتری پیدا کند بتواند فیض بگیرد و گرنه او که نیازی به چیزی ندارد که ببینید حرف شیعه کجاست حرف صاحب المنار کجاست شیعه می‌گوید برای اینکه نصاب خودت را ترمیم بکنی نماز بخوان روزه بگیر توسل کن زیارت و دعا داشته باش این اشکال می‌کند خدا که احتیاج به این حرفها ندارد این که نمی‌گوید _معاذالله_ من دارم این کار را می‌کنم که تأیید خدا بشود که، خدا نه شریک دارد نه مُظَاهِر دارد نه معاون دارد هیچ چیز ندارد که در سوره مبارکه فاطر هم آن آیه‌اش خوانده شد او «وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ» این «وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ» که در حجاز طنین انداز شد دیگر تکرار نیست که «وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وحده ذاتاً وحده

۱ - سوره مائده، آیه ۱۱۰

۲ - سوره حجر، آیه ۲۹

۳ - سوره مائده، آیه ۱۱۰

وصفاً وحده فعلاً یکی ناظر به توحید ذاتی است یکی ناظر به توحید صفاتی است یکی ناظر به توحید افعالی است آن وقت چیزی برای غیر خدا نمی ماند آن وقت همان می شود بنده خب این بنده ها فرق می کنند به این بنده می گویند اگر بخواهی لیاقت پیدا کنی فیض بگیری وضو بگیر رو به قبله بایست نماز بخوان ولایت مدار باش خب آن سه اصل را چطوری قبول کردید شما آن سه اصل را که اشکال ندارید که این هم همین است دیگر این «بنی الاسلام علی خمس»^۱ آن چهارتا که اشکال ندارد این پنجمی هم اشکال ندارد دیگر، مگر ما به حج متوسل نمی شویم به نماز متوسل نمی شویم اینها وسیله است دیگر در غالب این ادعیه وسیله هاما ذکر شده است خب ولایت آنها که بالاتر از این امور است برای تتمیم نصاب قبول است بالأخره

سؤال: ... جواب: نه اشکالات صاحب المنار برهان عقلی است غالب حرفهایش این است نه اینکه می گوید این سند ندارد تا ما بگوییم این از طریق شما هم نقل شده وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آب زمزم تبرک می کرد در خیلی از موارد به امور دیگر تبرک می کرد این در آنها هم هست استهدا می کرد تبرک می کرد می گفت این برکت است خب مگر ما بیش از این داریم اگر مشکل سند است خب باید بحث نقلی کرد سندی کرد مشابه این را از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم ما نقل کردیم هم آنها نقل کردند اما غالب حرف صاحب المنار برهان عقلی است این آیه ﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ استشهاد می کند که توسل شرك است در مسجد کنار مسجد قبر باشد و گنبد و بارگاه باشد و چراغ باشد این شرك است

سؤال: ... جواب: نه برای اینکه زائر آب خنك بخورد برای اینکه زائر متبرك بشود این آب زمزم نصاب قبول زائر را تکمیل می کند خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) استهدا می کرد طلب هدیه می کرد منتظر بود بعد از مهاجرت کسی از مکه به مدینه خدمتشان می رفتند آب زمزم را هدیه ببرند نه برای اینکه آب خنك است خب می دانید يك مقدار آبی را انسان در يك ظرفی بریزد هشتاد فرسخ ببرد چند روز هم می ماند دیگر يك آب نو و تازه نیست که، آن سفرهای آن روز، خب بالأخره هشتاد فرسخ راه بروید حداقل يك ده روزی طول می کشد آن کاروان را ببرند این تبرك می کرد می چشید به چشمانش می مالید این هم تبرك کردن و توسل کردن است دیگر این مشکلش سند نیست مشکلش این است که آیه که دارد ﴿ولاتكونن من المشركين﴾ این آیه می گوید کنار مسجد يك قبری داشته باشد قبور ائمه (علیهم السلام) را می گوید بارگاه داشته باشد و زیارت بکنند این شرك است لذا در جریان ائمه بقیع آن روز هشتم شوال اینجا بحث شد که اینها نه تنها قبور ائمه بقیع (علیهم السلام) را تخریب کردند وهابیه، بلکه قبور صحابه و تابعین، در قبرستان بقیع خیلی از این قبور بود همه را تخریب کردند اختصاصی به جریان قبور ائمه بقیع (علیهم السلام) ندارد ﴿ولاتدع من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك فان فعلت فانك اذا من

الظالمين﴾.

والحمد لله رب العالمين